

بهره بانکی همان ریاست

یوسف قرضاوی / مترجم: نصرالله خلیلی

مصر یکی از کشورهای اسلامی است که مسئله ربا و بهره بانکی در آن همواره به صورت جذبی محل بحث و گفت‌وگو بوده است. از زمان شیخ محمد عبده، اساتیدی چون محمد رشیدرضا، شیخ محمود شلتوت و عبدالکریم خطیب با ارائه نظریه‌هایی درصدد تجویز بهره بانکی برآمدند و در مقابل، بزرگانی چون محمد ابوزهره، یونس رفیق المصری و انس الزرقاء با ارائه تحقیقات تفصیلی بهره بانکی را همان ربا به شمار آوردند. مدتی استدلال‌های مخالفان بهره موجب شده بود محققان به جای توجیه بهره درصدد طراحی بانک‌ها و مؤسسات مالی بر اساس عقود اسلامی باشند تا این‌که در سال‌های اخیر ارائه نظریه تفاوت بهره بانکی و ربا از طرف استاد سیدمحمد طنطاوی مفتی مصر و طرفداری گروهی از ایشان، بحث ربا و بهره را دوباره در محافل علمی مصر زنده کرد. نوشتاری که در ذیل می‌آید بخشی از کتاب جدید استاد یوسف قرضاوی از محققان برجسته اقتصاد اسلامی است که در نقد نظریه‌های مجوزین بهره نگاشته شده است.

بهره بانکی همان ریاست

جای بسی تأسف است که بعد از برداشتن گام‌های علمی به سمت تحقق اقتصاد اسلامی و پذیرش اصل «حلال آن است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خدا حرام کرده و انجام داده می‌شود آن‌چه را خدا واجب کرده» ربع قرن به عقب برگردیم و دوباره

گفت‌وگو کنیم که آیا بهره بانک حلال طیب است یا حرام پلید؟ معضلی که در ربع قرن گذشته در مجامع و کنفرانس‌های علمی تخصصی مسلمانان مطرح و رد شد.

کسانی که از اوایل قرن بیستم تا نیمه اول آن تلاش می‌کردند بهره‌های ربوی را توجیه کنند، به اعتقاد من معذورند؛ زیرا تمدن غرب در اوج عظمت بود و زرق و برق آن چشم‌ها را خیره می‌کرد و این در حالی بود که مسلمین سرمایه‌های علمی خود را فراموش کرده و مغلوب و مقهور غرب شده بودند و نظام سرمایه‌داری که مبتنی بر ریاست بر جهان حکومت می‌کرد، و هر طوری که می‌خواست پیش می‌تاخت. عجب نبود در جهان اسلام افرادی پیدا شوند که درباره شکست مسلمین در برابر اندیشه وارداتی با توجیهاتی که به شرع نسبت می‌دادند فلسفه‌بافی کنند و با تأویل نصوص و متشابه جلوه‌دادن آن‌ها، برای توجیه حوادث پیش آمده بهره‌برداری نمایند؛ وقایعی که مسلمین با اراده و عقل و خواست خود پذیرای آن نشدند بلکه بر آن‌ها تحمیل شد.

کار توجیه‌گران این بود که در مقام فتوا عمامه شیخ مسلمان را بر سر بگذارند تا مردمی که گول ظاهر را می‌خورند و به عمق باطن توجهی ندارند به آن‌ها روی آورند. آنان به نخ‌های سستی از شبهات اویزانند که یکی پس از دیگری در برابر استدلال‌های راسخین در علم پاره می‌شود. اندیشه اسلامی از مرحله توجیه به مرحله دفاع ارتقا یافت و به دفاع از موضع اسلام در قبال تحریم ربا و بیان مضرات و مفسدات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی ربا پرداخت و در بیان مزیت اقتصاد اسلامی، از جهت واقعی، آرمانی و متعادل بودن و توانایی آن در جمع بین عنصر اخلاق و رعایت واقعیت خارجی، مقالات و کتاب‌های زیادی تألیف شد و بحث‌های فراوانی صورت گرفت. به دنبال آن از زمانی که دست به کار شدند تا درباره جایگزین‌های شرعی معاملات حرام و ویژگی‌های ضروری آن بیندیشند و ابزارهای سرمایه‌گذاری را که می‌توان بر آن‌ها تکیه کرد و با آن‌ها از ابزارهای حرام بی‌نیاز شد، مشخص سازند، اندیشه اسلامی به طور چشمگیری جهش یافت.

پس از آن خداوند کارگزاران و مجریان را توفیق داد تا به کمک عالمان و اندیشمندان، بانک‌های اسلامی را به جای بانک‌های ربوی تأسیس نمایند که روز به روز تعداد و دامنه فعالیت آن‌ها رو به گسترش است.

امروزه ما در مرحله ارتقای سطح بانک‌های اسلامی در زمینه سازوکارها، رفع تردیدها

و ایجاد فضایی سالم برای فعالیت و تربیت مجریان کارآزموده و متعهد و آگاه به اسلام و اقتصاد و مدیریت روز هستیم.

آیا دور از انتظار نیست که بعد از پشت سر گذاشتن این مراحل مجدداً به مرحله توجیه ربا برگردیم؟ از مدت‌ها قبل به ما گفته می‌شد: شما در خواب هم به بانکی که مبتنی بر بهره نباشد نخواهید رسید و در نتیجه هیچ‌گاه اقتصاد اسلامی نیز نخواهید داشت؛ زیرا اقتصاد اساس زندگی و بانک محور اقتصاد و بهره اساس بانک است. اگر شما بانک بدون ربا بنا کردید یعنی چیز محالی را بنا کرده‌اید.

الحمد لله نمردیم و دیدیم بانک‌های اسلامی عینیت یافته و مسلمانان به طور بی‌نظیری به آن‌ها روی آوردند.

در کنفرانسی که مجمع اقتصاد اسلامی در قاهره برپا کرد، بیش از صد حقوق‌دان، فقیه و اقتصاددان در آن شرکت کردند و همگی آن‌ها در حرام بودن بهره‌های بانکی اتفاق نظر داشتند. چنان‌که در کنفرانس‌های گذشته که هموزن همین کنفرانس بودند نیز بر حرام بودن بهره بانکی تأکید می‌کردند.

تنها یک نفر از اقتصاد خوانده‌های حاضر در کنفرانس بعضی از شبهات را که پایه و اساسی نداشت، توجیه می‌کرد. از جمله حرف‌هاش این بود که مشارکت، مضاربه و مرابحه جایگزین ربا نیستند؛ جایگزین ربا قرض الحسنه است. با این بیان می‌خواست ثابت کند که بانک‌های اسلامی جایگزین بانک‌های ربوی نیستند. گویی فراموش کرده بود که در قرآن ربا در مقابل دو امر است: یکی صدقه و آن‌چه به معنای صدقه است یعنی قرض الحسنه؛ چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ»^۱ و دیگری بیع و آن‌چه به معنای بیع است یعنی مشارکت، مضاربه و مرابحه؛ چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید: «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۲. پس هر که ربا را برای مصرف می‌خواهد راه حلش در صدقه است و هر که ربا را برای تجارت می‌خواهد راه حلش در بیع و فروعات آن از انواع معاملات است.

من عذر کسانی را که نیم قرن پیش دنبال تمدن غرب و نهادها و افکار ناشی از آن بودند و از ما می‌خواستند همه غرب، از خیر و شر و شیرین و تلخ آن را به جهان اسلام انتقال دهیم، می‌پذیرم ولی عذر توجیه‌گران امروزی را نمی‌پذیرم؛ زیرا آن تمدن اغواگر غرب از سرزمین خودشان نیز رخت بر بسته است.

ربای مصرفی و ربای تولیدی

یکی از توجیحات آن‌ها این است که خدا و رسولش «ربای مصرفی» را حرام کرده‌اند و آن تنها شامل کسانی می‌شود که برای نیازهای شخصی نظیر خوراک و پوشاک قرض می‌کنند. علت حرمت این نوع ربا سوءاستفاده از نیاز محتاج و فقر فقیری است که نیاز میرم، وی را به قرض واداشته است و طمع، ربا خوار را واداشته که قرض ندهد مگر به زیاده مثلاً صد واحد پول را در مقابل ۱۲۰ واحد. در سیزده قرن گذشته قبل از این که به درد استعمار مبتلا شویم، هیچ فقیه مسلمانی چنین حرفی نزده است. این استدلال، تقیید نصوص مطلق به ظن و هوای نفس است؛ کاری که خداوند در قرآن آن را مذموم می‌داند: «... آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آن‌ها آمده است»^۳.

نصوص تاریخی صحیح نیز این توجیه را تکذیب می‌کند؛ زیرا ربایی که در عصر جاهلیت متداول بود ربای مصرفی نبود و این طور نبود که افراد برای خوردن قرض کنند. سراغ نداریم عرب ثروتمند از قرضی که برای خوردن و آشامیدن است ربا بگیرد و اگر هم ربای مصرفی در آن زمان وجود داشت چیز نادری بود و نمی‌توان احکام شرع را بر آن مبتنی کرد.

آنچه در آن زمان رایج بود ربای تجاری بود که در قافله‌های تجاری مشهور تابستانه و زمستانه نمود پیدا می‌کرد. مردم اموالشان را برای افزایش به آن‌ها می‌دادند. این یا به صورت قراض و مضاربه بود که سود طبق شرط بین آن دو تقسیم می‌شد و اگر خسارتی وارد می‌شد بر عهده صاحب سرمایه بود یا به صورت قرضی بود که بهره آن از همان اول مشخص می‌شد که این همان رباست. ربای عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر از همین نوع بود که پیامبر آن را در حجة الوداع الفا کرد و فرمود: ربای عصر جاهلیت ملغا شد و اول ربایی که ملغا کردم ربای عمویم عباس است.

محقق با انصاف چگونه می‌پذیرد عباس که بدون دریافت مزدی و با سرمایه خود به حجاج آب می‌رساند مرتکب عمل یهود طماع شود و به کسی که برای خوراک خود و عیالش از او تقاضای قرض می‌کند بگوید: جز با ربا قرض نمی‌دهم!

اگر ربایی که خداوند و رسولش حرام کردند ربای مصرفی بود، یعنی ربایی که

قرض‌گیرنده برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده‌اش می‌گرفت - چنان‌که عده‌ای امروز آن را ادعا می‌کنند - دیگر وجهی نداشت که رسول خدا ﷺ هم ربادهنده و هم رباگیرنده را لعنت کند؛ در حالی که خدا و رسولش خوردن مردار، خون و گوشت خوک را برای اضطراب ناشی از گرسنگی و مخمسه مباح کرده‌اند. آن‌جا که می‌فرماید: «... آن‌کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد). خداوند آمرزنده و مهربان است».^۴

در صحیح مسلم از جابر نقل شده‌است: رسول خدا ﷺ رباخوار، ربادهنده، نویسنده و شاهد ربا را یکسان لعنت کردند.^۵ این حدیث از دیگر صحابه نیز نقل شده است.

حکمت تحریم ربا

از توجیهاات دیگر که امروزه مطرح است این است که حکمت تحریم ربا در عصر ما وجود ندارد. حکمت آن جلوگیری از ظلم قرض‌دهنده بر قرض‌گیرنده و سوءاستفاده از نیاز وی در گرفتن قرض بود که در بانک‌های فعلی نیست. مردم دارایی خود را به بانک‌ها می‌دهند تا برای آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند. امروزه بانک قرض‌گیرنده قوی است و مردمی که صاحب صد یا هزار واحد پول‌اند و قرض می‌دهند ضعیف می‌باشند. بانک این دارایی‌ها را در تجارت، صنعت و سایر زمینه‌های سرمایه‌گذاری به کار می‌گیرد و به دلیل بررسی ظرفیت‌ها و منافع خسارتی به بار نمی‌آورد. اگر هم معامله‌ای با خسارت مواجه شود سود معاملات دیگر آن را جبران می‌کند و بر فرض همه بانک‌ها متضرر شوند بانک مرکزی آن را جبران می‌کند.

نقد آسان این توجیه به شرح زیر است:

۱- اصل غالب و پذیرفته شده این است که احکام شرعی را بر علت بنا کنیم نه بر حکمت؛ زیرا علت، وصف آشکار و منضبطی است که علامت روشن برای حکم است، به خلاف حکمت که منضبط نبوده و درک مردم در تشخیص و تعیین آن مختلف و مضطرب است و بر چیز معینی اتفاق نظر ندارند.

۲- بر فرض، طبق نظر بعضی از علماء، حکم را بر حکمت بنا کنیم نه بر علت، لازم است حکمت جامع و مانع باشد به گونه‌ای که تمام حالت‌ها را شامل شود و چیزی از حکم خارج نباشد. منحصر کردن حکمت در بهره‌کشی قرض‌دهنده ثروتمند از قرض‌گیرنده فقیری

که برای رفع نیازهای زندگی خود قرض می‌گیرد صحیح نیست و آن را با ادله روشن رد کردیم. بلکه حکمت این است که دارایی و پول به خودی خود، دارایی و پول تولید نمی‌کند؛ با کار و کوشش است که مال رشد می‌کند. اسلام از صاحب دارایی شدن مردم منع نمی‌کند و مادامی که از راه حلال به دست آورده و در راه حلال مصرف کنند می‌توانند بر مقدار آن بیفزایند. اسلام به آن چه در انجیل آمده: «اگر شتر توانست از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند ثروتمند می‌تواند وارد ملکوت آسمان‌ها شود» معتقد نیست بلکه معتقد است «چقدر شایسته است مال صالح برای انسان صالح». ^۶ مراد از مال صالح مال حلال است که با کار مشروع و مفید مباشر، یا مشارکت نمو پیدا می‌کند. به همین خاطر اسلام تعاون در سرمایه و کار را به دلیل منافع دو طرف و جامعه، مشروع دانسته است. مقتضای مشارکت این است که دو طرف نتیجه را هر چه باشد چه سود و چه خسارت، متحمل شوند. اگر سود زیاد باشد یا کم به دو طرف تعلق دارد و اگر زیان داشت به هر دو می‌رسد؛ ضرر صاحب سرمایه به سرمایه‌اش می‌رسد و ضرر عامل همان زحماتی است که بی‌نتیجه‌ای مانده است. این توزیع، عین عدالت است: «زیان بر عهده کسی است که منفعت از آن اوست». در بعضی از کشورها، بعضی از بانک‌ها، سودی را که به سهامداران خود می‌دهند پنجاه درصد و حتی بیش‌تر است پس بر چه اساسی به مشتریان خود فقط ده درصد سود پرداخت می‌کنند؟! در برخی کشورها گاهی عکس آن اتفاق می‌افتد پس چرا سهم مشتریان کاهش نمی‌یابد؟ حکمت آشکار تحریم ربا این است که مشارکت منصفانه‌ای بین دارایی و کار تحقق یابد و هر یک از دو طرف با شجاعت متحمل خطر شود و مسئولیت را بپذیرد و این عین عدالت اسلامی است. اسلام نه علیه سرمایه از کار طرفداری می‌کند و نه علیه کار از سرمایه‌های جانبداری می‌کند و این که از هیچ گروهی علیه گروه دیگر جانبداری نمی‌کند، نشان دهنده عدالت اسلامی است.

۳- این که گفته می‌شود بانک تجاری متعارف دارایی‌ها را در امور تجارت، صنعت و طرح‌های سرمایه‌گذاری به کار می‌گیرد امر مسلمی نیست؛ همان‌طور که از ترازنامه انتشار یافته بانک معلوم می‌شود. بانک‌ها اساساً با دیون، اعتبار و وام تجارت می‌کنند و خرید و فروش، تجارت، صنعت، زراعت و ساخت و ساز، کار اصلی آن‌ها نیست. به عبارت دیگر، کار اصلی بانک‌های تجاری این است که وجوه را از مشتریان با بهره مشخصی مثلاً دوازده

درصد بگیرند سپس آن‌ها را با بهره بیش‌تر مثلاً پانزده درصد به مشتریان دیگر بدهند. تفاوت این دو نرخ همان سود بانک است.

این وظیفه و رسالت اصلی بانک است پس بانک همان رباخوار بزرگ است که جای رباخوارن کوچک قدیم را گرفته است. بانک واسطه ربا است؛ ربا می‌گیرد و ربا می‌دهد و این حرف که بانک‌های جدید متضرر نمی‌شوند، صحیح نیست. کم نیستند بانک‌هایی که در ممالک مختلف از جمله کشور خود ما مصر و رشکست شدند. در آمریکا، کشور بانک و سرمایه‌داری، در سال ۱۹۸۷ تعداد ۱۴۷ بانک اعلان ورشکستگی کردند و در دو سال گذشته نیز همین‌طور. بر فرض هم بانک‌ها زیان ندهند، درباره قرض‌گیرنده از بانک چه می‌گویند؟ آیا احتمال نمی‌دهند که بنگاه او زیان ببیند؟ چرا فقط بنگاه زیان دهد و بانک دائماً سود ببرد؟

در بهره‌های بانک مصلحتی نیست

به دلایل زیر تصور بعضی از مردم درباره وجود مصلحت در جواز بهره‌های ربوی، تصویری غلط است:

۱- کسی که احکام شرع را استقرا کند به یقین در می‌یابد خداوند رحیم چیز پکی را که برای مردم نفع واقعی داشته باشد، حرام نکرده است، بلکه هر چیز پلیدی را حرام کرده است که به مردم و جامعه ضرر برساند. به همین خاطر در وصف پیامبر آمده است: «... آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز می‌دارد. اشیای پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را حرام می‌کند».^۷ این که بعضی از مردم می‌گویند: هر جا که مصلحت باشد حکم خدا آن‌جاست، در مواردی که شارع سکوت کرده و حکم را به اجتهاد و عقل ما واگذار کرده صحیح است اما در غیر آن صحیح این است که بگوییم هر جا که حکم خدا آن‌جاست مصلحت در آن است. این چیزی است که واقعیت تاریخی و بررسی علمی عینی آن را ثابت می‌کند.

۲- از لحاظ اقتصاد نظری، فلاسفه اقتصاد و سیاست تأکید می‌کنند در ورای بحران‌های زیادی که جهان از آن‌ها رنج می‌برد، بهره‌های ربوی قرار دارد و تا زمانی که نرخ بهره صفر یا در نهایت ملغاً نشود، اقتصاد جهان سامان نخواهد گرفت.

۳- از زاویه علم اقتصاد محض، کشورهای عربی و اسلامی از ربا (بهره) چه بلاهایی کشیده‌اند؟

ربا در داخل کشور بر بسیاری از مشاغل که از امکانات کمی بهره می‌گرفتند، ضرر رساند و روز به روز بر غنای ثروتمندان افزود. بانک‌ها بی آن که وجوهی در اختیار داشته باشند با خلق اعتبار به ضرر توده مردم ضعیف و مصرف‌کننده، به ثروتمندان قدرت مالی می‌بخشند.

از وقتی که استعمار وارد مملکت ما شد و ما با ربا سر و کار پیدا کردیم از حلقه عقب‌ماندگی خارج نشدیم و در کشاورزی یا صنعت نظامی و غیرنظامی به حد خودکفایی نرسیدیم و هم‌چنان از عواقبی که خداوند به اهل ربا وعید داده رنج می‌بریم: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا»^۸.

چقدر به حق گفته یکی از اقتصاددانان که ربا ایدز حیات اقتصادی است، امنیت را از بین می‌برد و حیات اقتصادی را به نابودی می‌کشانند.

کافی است به فاجعه‌ای که پشت جهان سوم را شکست توجهی کنیم. به طور مثال، بدهی‌های کشور مصر به تنهایی ۴۴ میلیارد دلار است، اگر نرخ بهره آن را ده درصد در نظر بگیریم، بهره آن ۴/۴ میلیارد دلار می‌رسد و گاهی نرخ بهره بالاتر از این است و در صورت ناتوانی از پرداخت آن در موعد مقرر اگر بهره‌های مرکب به این‌ها اضافه شود در اندک سالی به چند برابر می‌رسد. این مشکل سبب شده است که کشورهای جهان سوم «خادمان بدهی‌ها» یعنی پرداخت‌کنندگان اقساط و بهره‌های سالانه نامیده شوند. این مسئله مهم و بزرگی است که پشت ثروتمندان را خم می‌کند، چه رسد به توده‌های ضعیف در حال رشد!

حسنی مبارک رئیس جمهور مصر در خطاب معروفش گفت: ما ۴ میلیارد دلار وام گرفتیم بهره روی بهره آمد تا به فلان مقدار رسید، حالا تمام همت ما این شده که وام جدید بگیریم تا وام‌های قدیمی خود را باز پرداخت کنیم. چقدر شاعر عرب خوب سروده است:

إذا ما قضيت الدين بالدين لم يكن قضاء، و لكن كان غرماً على غرم*

ما در واقع وام قدیم را با وام جدید باز پرداخت نمی‌کنیم بلکه با درماندگی بهره‌های ربا

* . وقتی بدهی را با بدهی پرداخت کنی، بدهی پرداخت نمی‌شود بلکه ضرری روی ضرر است.

را که تصاعدی و سرطان‌وار افزایش می‌یابند، پرداخت می‌کنیم و بدهی قبلی هم‌چنان به حال خود باقی است.

همان‌طور که از پدران خود آموخته‌ایم «بدهی غصه شب و ذلت روز است» به همین دلیل نبی اکرم صلی الله علیه و آله به ما آموخت از آن به خدا پناه ببریم و آن را در زمره مصایبی قرار دهیم که باید به خدا پناه برد: «خداوندا از غلبه بدهی و قهر مردمان به تو پناه می‌برم»^۹.

چرا قرض ربوی هر روز افزایش یافته و هیچ‌گاه کم نمی‌شود؟

در وام هر دو بلا جمع است هم غلبه بدهی و هم قهر مردمان، همان‌طور که با چشمان خود قهر صندوق بین‌المللی پول و قهر وام دهندگانی را می‌بینیم که بر ضروریات غذایی ما و به دنبال آن بر اراده سیاسی و اقتصادی ما حکم می‌رانند. چقدر قابل تأمل است حدیث نبوی که این دو امر را قرین هم ساخت و در یک راستا قرار داد: «غلبه بدهی و قهر مردمان».

ربا چیست؟

برخی می‌گویند: فقها در تعریف ربا به حدیث «کل قرض جرّ نفعاً فهو ربا»^{۱۰} اعتماد می‌کنند در حالی که همان‌طور که صاحب کشف الخفاء و دیگران گفته‌اند، این حدیث ثابت نشده است. روش بعضی در مباحثات این گونه است که قول ضعیفی را که طرف مقابل نگفته به وی نسبت می‌دهند تا ابطال و نقض آن آسان باشد.

فقها برای این حدیث سندی نقل نمی‌کنند و آنچه در بعضی از کتاب‌ها نقل شده قابل اعتماد نیست؛ زیرا همه فقها قرضی را که بدون شرط در عقد، نفعی را به دنبال داشته باشد، اجازه می‌دهند و معتقدند قرض‌گیرنده اضافه را از باب مکارم‌الاخلاق می‌بخشد.

این چیزی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله بارذ قرض ربوی پایه آن را گذارد و فرمود: «خیرکم احسنکم اداء»^{۱۱} بنابراین «کل قرض جرّ نفعاً فهو ربا» کلام درستی نیست بلکه صحیح این است: «کل قرض اشترط فیہ النفع مقدماً فهو ربا»^{۱۲}. تکیه اصلی فقها در تعریف ربا خود قرآن است، آن‌جا که می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید، اگر ایمان دارید ... و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماست، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود»^{۱۳}.

این آیه کریمه دلالت دارد بر این که مازاد بر سرمایه چه کم باشد چه زیاد، رباست. پس

هر مازاد بر سرمایه‌ای که در مقابل مدت بوده و در ابتدای عقد به صورت شرط مطرح گردد، رباست.

ربایی که قرآن حرام کرده به شرح و تفسیر نیاز ندارد. معنا ندارد خداوند چیزی را بر مردم حرام کرده و به سخت‌ترین وجه بر فعل آن وعید داده باشد در عین حال مردم معنایش را ندانند. خداوند می‌فرماید: «و احلّ الله البیع و حرّم الربا»^{۱۴}، حرف تعریف - ال - در لفظ ربا در آیه فوق برای عهد باشد یا جنس یا استغراق، به روشنی بر حرمت انواع ربا دلالت دارد. اگر معنایش پیچیده بود خداوند بیان می‌فرمود و به تأخیر انداختن بیان از وقت نیاز بر شارع حکیم جایز نیست.

ربا مسئله شناخته شده‌ای بود، عرب عصر جاهلی و دیگران با آن سروکار داشتند، یهود از دیرباز با آن آشنا بود و قرآن ربا را در پرونده جرایم یهود ثبت کرد.^{۱۵}

اگر ربا مسئله پیچیده‌ای بود، به یقین صحابه درباره آن سؤال می‌کردند تا آن را بشناسند؛ زیرا در شناخت دین خود حریص‌ترین مردم بودند. این که طبق برخی نقل‌ها بعضی از صور ربا بر تعدادی از اصحاب پوشیده مانده، ربای فضل است نه ربای نسیئه؛ ربای معاملی است نه ربای دیون. سخن ما در ربای نسیئه و ربای دیون است که امروزه معرکه آرا شده است. آن چه بانک‌های تجاری متعارف با آن سروکار دارند ربای دیون است و بحث از ربای فضل در این هنگام بی‌محتوا کردن قضیه و خروج از محل نزاع است.

رابطه بانک با سپرده‌گذار

از مطالب عجیبی که در این روزها خواننده و شنیده‌ام این است که آن چه به بانک‌ها به قصد بهره گرفتن داده می‌شود نه قرض است و نه بدهی؛ زیرا به خاطر سپرده‌گذار قرض دادن خطور نمی‌کند؛ معنا ندارد سپرده‌گذار فقیر به بانک غنی قرض دهد؟ و توهم می‌کنند آن چه مشتریان به بانک می‌سپارند ودیعه است نه قرض.

نباید صرف نام‌گذاری ما را از واقعیات منحرف سازد. ودیعه اصطلاح بانک امروزی است نه اصطلاح فقهی شرعی. ودیعه شرعی، احکام و مفهوم خاص خود را دارد. یکی از احکام ودیعه عبارت است از: ودیعه‌پذیر امین است نه ضامن؛ یعنی نسبت به هر گونه تلفی مسئول نیست، مگر این که هنگام نگهداری تعدی، کوتاهی یا خیانت کرده باشد. معروف است که بانک ضامن دارایی‌های سپرده‌گذاران است، چه در حساب جاری و

چه در سپرده‌های بهره‌دار، و تا زمانی که بانک ضامن است، طبق قاعده شرعی «الخراج بالضمان» سود و درآمد به بانک تعلق دارد.

تنها چیزی که ودیعه شرعی بر آن صدق می‌کند صندوق امانات است که مستأجر، جواهرات، اسناد و مدارک خود را در آن قرار می‌دهد و مسئولیت نگهداری آن بر عهده بانک است؛ در این حالت بانک امین است نه ضامن.

در جواب این گفته که به ذهن سپرده‌گذار خطور نمی‌کند به بانکی که صاحب میلیاردها است، قرض می‌دهد، باید گفت: عقد بین سپرده‌گذار و بانک از حقیقت و احکام و آثار خود خارج نمی‌شود. از ارکان قرض این نیست که از غنی به فقیر باشد؛ گاهی انسان به خداوند قرض می‌دهد. هم‌چنین از شروط قرض این نیست که طرف عقد آن را قرض بنامد.

این که بعضی از دوستان قرض را در پرداخت به نیازمند منحصر کرده‌اند، مبتنی بر غالب است و تمام صوری را که فقها قرض می‌دانند، شامل نمی‌شود. گاهی مال حکم قرض پیدا می‌کند هر چند صاحبش نیت قرض نداشته باشد؛ مثلاً چنانچه ودیعه‌پذیر در ودیعه تصرف کند، ودیعه حکم قرض پیدا می‌کند، ودیعه‌پذیر ضامن شده، مال به ذمه‌اش تعلق می‌گیرد، چه این تصرف با اذن صاحبش باشد یا بدون اذن او؛ همان کاری که زبیر انجام داد. بسیاری از صحابه و فرزندانشان مال خود را نزد زبیر به ودیعه می‌گذاشتند و وی از ترس تلف یا تضييع آنها را قرض می‌گرفت؛ زیرا ودیعه اگر تلف می‌شد بر ذمه صاحبانشان بود ولی اگر قرض بود به ذمه قرض‌گیرنده تعلق داشت.

روشن است که رابطه بانک با مشتریانش، چه در حساب جاری و چه سپرده سرمایه‌گذاری، رابطه قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده است و از صورت حسابی که بانک به مشتریان ارائه می‌دهد، این مطلب به روشنی پیداست.

کار بانک‌های متعارف مضاربه نیست

از توجیحات عجیب و غریب برای بهره بانک‌های ربوی، توجیه بعضی مسئولان این بانک‌هاست. آنان عمل بانک را همان مضاربه شرعی می‌دانند؛ یعنی بانک مال را از مشتریان به قصد مضاربه می‌گیرد و سپس به این عنوان که خودش مالک مال است، آن‌ها را به مشتریان دیگر که عامل مضاربه‌اند می‌دهد.

مفتی مصر از بانکداران درباره کار بانک سؤال کرد و آن‌ها این توجیه عجیب را ارائه

دادند و کارشان را بر مضاربه حمل کردند. جواب آن‌ها متضمن همین صورت بود و کسی آن را امضا نکرد تا مسئولیت آن را به عهده بگیرد.

تطبیق اعمال بانک بر مضاربه درست نیست، همان طور که تمام اساتید اقتصاد و مالیه مانند دکتر عبدالحمید غزالی، دکتر احمد نجار، استاد احمد زند و رئیس سابق بانک مرکزی تأکید داشتند که اعمال بانک کلاً با عقد مضاربه مخالفت دارد؛ به دلیل این که در عقد مضاربه عامل امین است نه ضامن، مگر این که تعدی یا تفریط یا خیانتی کرده باشد و اگر صاحب مال بر عامل شرط ضمانت کند عقد باطل می‌شود و مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

این که بانک ضامن دارایی‌هایی است که می‌گیرد، اختلافی نیست پس چگونه در یک زمان هم ضامن است و هم امین؟ عقد مضاربه شرعی اقتضا دارد هر دو طرف در سود و زیان شریک باشند و نباید طرف خاصی به ضرر طرف دیگر سود ببرد و مال معلومی دریافت کند.

مطلوب این است که نصیب دو طرف از سود، مشاع و درصدی باشد و بر این مطلب فقها به فعل پیامبر ﷺ در عقد مزارعه‌ای که با اهل خبیر بستند استدلال می‌کنند که در آن پیامبر ﷺ به صورت مشاع سهم تعیین فرمودند. فقها مضاربه را در حکم مزارعه می‌دانند و همان احکام مزارعه را بر مضاربه بار می‌کنند.

هر گونه ضمانتی در عقد مضاربه برای صاحب مال یا عامل، موجب بطلان مضاربه و خروج آن از دایره حلال به دایره حرام می‌شود و آن را از طبیعت معاملات اسلامی که افزایش دارایی را در گرو کار و کوشش و پذیرش ریسک قرار می‌دهد خارج کرده، داخل معاملات ربوی می‌کند؛ یعنی برای صاحب مال مقداری از درآمد را تضمین می‌کند، هر چند کاری انجام نداده یا با عامل مشارکت ننموده باشد. بر این حکم فقهای همه مذاهب اجماع دارند.

ابن‌قدامه در معنی در شرح کلام خرقی می‌نویسد: جایز نیست برای هیچ‌یک از شرکا افزایشی در دراهم قرار داد. ابن‌قدامه ادامه می‌دهد: هر گاه برای شریکی درهم‌های معلومی قرار داده شود یا دراهمی ضمیمه سهمش شود، مثل این که به نفع خودش سهمی همراه ده درهم شرط کند، این شرکت باطل می‌شود. ابن‌مندر معتقد است: اگر طرفی یا

هر دو طرف به نفع خود دراهم معلومی را شرط کنند، اهل علم بر بطلان چنین مضاربه‌ای اجماع دارند.

مالک، اوزاعی، شافعی، ابو ثور، ابوحنیفه و اصحابش نیز قائل به بطلان آنند. همچنین اگر شرط کند که نصف سود مال تو به جز ده درهم، یا نصف سود مال تو همراه ده درهم، باز مثل صورت قبل مضاربه باطل است.

بعضی از علمای معاصر گمان می‌کنند بعید نیست این اجماع، مجرد اجتهاد فقهی بوده و دلیلی از کتاب و سنت نداشته باشد. من سی سال پیش در کتاب *خودم الحلال و الحرام* گمان آن‌ها را رد کردم.

این علما باید بدانند که این اجماع ممکن نیست بدون مدرک شکل گرفته باشد و علمای امت بر گمراهی یعنی حکمی اجماع کنند که نه سندی داشته و نه طبق قاعده باشد. این سخن ابن تیمیه درست است که تمام اجماع‌های علمای سلف مستند به نصوص شرعی است، هر چند سند آن بر بعضی از افرادی که از احاطه بر نصوص شرعی قاصرند، مخفی مانده باشد.

در مسئله ما موضوع کاملاً روشن است. اجماعی که ابن منذر و ابن قدامه در مغنی بر ممنوعیت تعیین مقدار معلوم برای دو طرف در عقد مضاربه (قراض) نقل کرده‌اند، مجرد نقل رأی فقها نیست، بلکه مبتنی بر اصل شرعی منصوص در موضوع کاملاً مشابه یعنی مزارعه است. ابن تیمیه در کتاب *خودش منتقی الاخبار من احادیث سیدالآخیر* در باب فساد عقد آورده است: اگر طرفی برای خودش زمان یا مکان خاصی یا هر چیز دیگر را در عقد مزارعه شرط کند، عقد باطل می‌شود و در این باب احادیثی نقل کرده است از جمله:

رافع بن خدیج می‌گوید: ما در بین انصار بیش‌ترین مزرعه را داشتیم، و زمین را به این صورت کرایه می‌دادیم که فلان چیز برای ما و فلان چیز برای آن‌ها باشد. گاهی همان چیزها به دست می‌آمد و گاهی به دست نمی‌آمد [پیامبر] ما را از این عمل نهی فرمودند ... این حدیث را بخاری و مسلم نیز نقل کرده‌اند.

در نقل دیگری آمده است: ما بیش‌ترین زمین زراعی را داشتیم و ناحیه‌ای را که به سیدالارض مشهور بود کرایه می‌دادیم. گاهی آن [مقدار معلوم] از بین می‌رفت و زمین سالم می‌ماند و گاهی هم بر عکس، از این کار نهی شدیم. بخاری این حدیث را نقل

کرده است.

همچنین نقل شده است: در زمان رسول الله مردم [زمین را] در قبال عسل، خوشه‌های تر و بخشی از محصول اجاره می‌دادند که گاهی بعضی از آن‌ها از بین می‌رفتند و گاهی سالم می‌ماندند. برای مردم اجاره بهایی جز این‌ها نبود، به خاطر همین از این کار منع شدند. این حدیث را مسلم، ابوداود و سنایی نقل کرده‌اند. در بعضی از روایات آمده است: پیامبر نهی فرمودند از این که صاحب زمین برای خودش نهر آب، کاه یا مقدار معینی از محصول را استثنا کند. پیامبر ﷺ از همه آن‌ها نهی فرمودند.^{۱۶}

این روایات و روایات دیگری که در همین مسئله وارد شده بر این امر دلالت دارند که پیامبر ﷺ نهی فرمودند چیزی که خارج از محصول زمین است و گاهی سالم مانده و گاهی از بین می‌رود، به یک طرف عقد اختصاص یابد. در صورتی که برای یک طرف منفعت حتمی یا زیان احتمالی باشد که دیگری در آن مشارکت ندارد، عدالتی نیست که اسلام در صدد تحقق آن است؛ عدالت اسلامی که پیامبر آن را معرفی می‌کند این است که هر دو طرف عقد مزارعه در سود و زیان شریک باشند. هر چند احادیث درباره مزارعه است ولی بی‌شک مضاربه همتای مزارعه است؛ مضاربه، مزارعه‌ای است در تجارت و مزارعه، مضاربه‌ای است در زراعت؛ مزارعه عقد مشترکی است بین زارع و صاحب زمین و مضاربه عقد مشترکی است بین تاجر و صاحب دارایی.

علت این که بعضی از علمای مصر گفته‌اند اجماع فقها بر ممنوعیت تعیین مقدار معلوم برای دو طرف عقد در مضاربه سند شرعی ندارد، عدم احاطه آن‌ها بر احادیث نبوی و سنت رسیده است.

این که فقها شناختی از احادیث ندارند و اهل حدیث فقه را نمی‌شناسند - در حالی که هر دو به فقه و حدیث نیازمندند - بلایی است که غالباً از آن می‌نالیم. هیچ اطمینان خاطری به درایتی که مبتنی بر روایت نباشد نیست، همان‌طور که هیچ فایده‌ای در روایتی که درایتی در آن نباشد نیست.

فرق بین پول‌های حقیقی و اعتباری

از توجیهاات دیگری که برای بهره و گسترش آن ذکر کرده‌اند، تفاوت بین پول‌های حقیقی و اعتباری است.

حرف آن‌ها این است: پول‌هایی که اسلام ربا را در آن‌ها حرام کرده پول‌های حقیقی یعنی سکه طلا و نقره است و این غیر از پول‌های کاغذی امروزی است و احادیثی که در حرمت ربا وارد شده تنها از حرمت سکه طلا و نقره سخن به میان آورده است. حکمت روشن در حرمت آن دو این است که آن دو دارای ارزش ذاتی‌اند و مردم آن دو را به خاطر این که دو فلز قیمتی با ارزش و دارای منفعت ذاتی‌اند تقاضا می‌کنند، هر چند به صورت سکه مضروب نباشد. حتی علما در حرمت فلوس یعنی سکه‌هایی از جنس فلزات دیگر نظیر مس، نیکل و غیره باشد، اختلاف دارند و برای آن‌ها این سؤال مطرح است که آیا به سکه‌های طلا و نقره ملحق‌اند یا نه؟ گفته‌اند: ارزش پول‌های کاغذی در اثر کاهش قدرت خرید ناشی از تورم کاهش می‌یابد؛ یعنی بهره‌ای که صاحب پول از بانک می‌گیرد همان کاهش ارزش پولی است که به بانک سپرده است و چه بسا مقدار کاهش ارزش پول بیش‌تر از بهره‌ای باشد که گرفته است، مثلاً اگر نرخ بهره ده درصد و نرخ تورم پانزده درصد باشد، سپرده‌گذار پنج درصد خسارت می‌بیند. قسمتی از این کلام باطل و قسمتی هم حق است که از آن اراده باطل شده است.

منحصر کردن پول در طلا و نقره غلط است و پول‌های کاغذی زمان ما را که وسیله مبادله، ذخیره ارزش و واحد سنجش ارزش‌اند پول نمی‌دانند؛ در حالی که این سه ویژگی، خصوصیات پول است، ماده آن هر چه می‌خواهد باشد.

اگر زکات فقط در سکه‌های طلا و نقره واجب و ربا تنها در آن دو حرام باشد، مقتضای این حرف‌های زکات و اباحه ربا است؛ در حالی که زکات یکی از ارکان سه‌گانه اسلام و ربا یکی از مهلکات هفت‌گانه است.

جای بسی تأسف است که افرادی این سخنان را بر زبان می‌رانند. این‌ها یا از اسمیون (نامینالیست‌ها) هستند که من آن‌ها را پدیدار‌گرایان جدید می‌نامم یا از کلاسیک‌ها می‌باشند که بر آن‌چه بعضی از علمای متأخر مذاهب راجع به فلوس گفته و پول‌های کاغذی را با آن‌ها مقایسه کرده‌اند، اعتماد می‌کنند. واقعیت این است که فلوس پول اصلی نیست، خرده پول‌هایی است که مردم در داد و ستدهای جزئی از آن استفاده می‌کنند. به همین دلیل به فقیر و تنگ‌دست مفلس می‌گویند، یعنی چیزی جز فلس ندارد.

بعضی پول کاغذی را سند بدهی خزانه دولت می‌دانند، مثل آن‌چه که بر روی

جنيه‌های قدیمی مصر نوشته می‌شد و بر بدهی دلالت می‌کرد.

همه این‌ها اشتباه است و در کتاب *فقه الزکاة* این رأی را پس از بیان فساد آن، رد کرده‌ام. پول کاغذی چیزی است که به عنوان قیمت در معاملات و اجرت در اجاره و مهر در نکاح و دیه در قتل خطایی پرداخت می‌شود و بر آن تمام آثار شرعی مترتب است. افراد بر حسب مقدار دارایی از آن، غنی شمرده می‌شوند و در تمام قوانین جهان سارق آن مستوجب عقاب است.

اما حقی که از آن اراده باطل کرده‌اند چیزی است که به تورم و اثر آن یعنی کاهش ارزش یا کاهش ارزش پول کاغذی تعلق دارد و این امری عینی است که هیچ نزاعی در آن نیست. در خود این مسئله و حکم و اثر آن در پرداخت بدهی‌ها و نظایر آن فقهای معاصر اختلاف دارند. این موضوع در مجمع فقه اسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی در اکتبر ۱۹۸۸ در کویت به بحث گذاشته شد و حاضرین به دو گروه تقسیم شدند: عده‌ای معتقد بودند تا زمانی که این پول‌ها معتبرند و به وسیله آن‌ها داد و ستد می‌شود، هر چند ارزش خود را از دست بدهند هیچ اثری بر این کاهش ارزش ناشی از تورم بار نمی‌شود. ریال در ازای ریال، جنیه در ازای جنیه و لیره در ازای لیره است هر چند ارزش خود را هزار درصد، ده هزار درصد یا بیش‌تر از دست بدهند. این گروه حکم پول‌های حقیقی را به هر چیزی تعمیم می‌دهند.

دسته دیگر در اکثر موارد حکم پول‌های حقیقی را به پول‌های اعتباری تعمیم می‌دهند نه در همه موارد.

فقهای گذشته در صورتی حکم پول‌های حقیقی را به فلوس تعمیم می‌دادند که مقبولیت عامه داشته باشد وگرنه با آن معامله کالا می‌کردند نه پول؛ یعنی به این عنوان که نوعی کالا است قیمت‌گذاری می‌شد، گاهی ارزان بود و گاهی گران و بر اساس قیمت بازاری طلا و نقره خرید و فروش می‌شد. ممکن است از نظر بعضی علما با پول‌های کاغذی نیز در مواردی (مثل حالت ارزانی شدید پول‌های کاغذی) بتوان این برخورد را کرد و به عنوان کالا ارزش‌گذاری نمود تا بدهی سابق بر اساس ارزش روز تعلق ذمه پرداخت شود؛ همان برخوردی که امروزه با لیره لبنان و ترکیه و نظایر آن می‌شود. در کشور مصر مسئله به این مقدار حاد نیست تا توجیه گران این قدر عمیق شوند وگرنه باید از دولت بخواهند دستمزد

کارگران و حقوق کارمندان را طبق آن افزایش دهد و باید اجاره بهای منازل و املاک و زمین‌های زراعی به مقدار کاهش ارزش ناشی از تورم افزایش یابد؛ به ویژه اجاره ساختمان‌های قدیمی که الآن خیلی ارزان می‌نمایند و به هیچ نحو بیانگر اجاره منصفانه نیستند و باید قانون را تغییر داد تا بدهکاران بدهی خود را طبق نرخ تورم و نه طبق قرار داد، پرداخت کنند.

اما این که همه این‌ها بخواهند در تعامل با بانک مسئله تورم ذکر شود، امری شبهه‌ناک است. پس باید در صورتی که تورم بیش‌تر از نرخ بهره باشد ما به التفاوت را از بانک مطالبه کرد.

چرا این را فقط درباره سپرده‌گذاران می‌گویید و درباره قرض‌گیرندگان نمی‌گویید؟ بانک با مشتریانی که سروکار آن‌ها با پول‌هایی مثل ارز است که ارزش آن‌ها کاهش نمی‌یابد، همین رفتار را دارد؛ مانند کسی که به بانک دلار امریکایی می‌دهد. بانک‌ها مدام اعلان می‌کنند به آن‌ها بهره ثابتی می‌دهند خواه ارزش آن‌ها کاهش یابد خواه افزایش. این مقتضای اصل است و اصل بانک بهره است؛ یعنی افزایش مشروط بر اصل دارایی. فرقی ندارد میزان آن چقدر یا چه نوع پولی یا در چه شرایط و وضعیتی باشد تا ما را به این راه‌کارها فرا خوانند. پس حق روشن و باطل نارساست.

ربا با بهره چند برابر

از جمله توجیحات بهره این است که می‌گویند ربایی که قرآن حرام کرده ربا با بهره چند برابر است، اما ربای کم مثل هشت درصد یا ده درصد داخل در ربای حرام نیست. این شبهه‌ای است که از اوایل قرن بیستم میلادی با استناد به آیه زیر مطرح شد:

«یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا الربا اضعافاً مضاعفةً واتقوا الله لعلکم تفلحون».^{۱۷}

کسانی که ذوق عربی دارند و شیوه‌های آن را می‌شناسند می‌دانند که وصف «اضعافاً مضاعفة» برای بیان واقعیت و زشت نشان دادن آن است و این که آن‌ها از طریق ربای مرکب تصاعدی تا آن حد پیش رفتند. این نوع توصیف، قید برای ممنوعیت نیست تا ربایی که اضعافاً مضاعفة نباشد جایز باشد. این مثل این است که امروزه می‌گوییم: از مواد مخدري که از همان استعمال اول انسان را به هلاکت می‌کشد پرهیزید. با این وصف نمی‌خواهند انواع دیگر مواد مخدر را از دایره ممنوعیت خارج سازند، بلکه می‌خواهند

زشتی و نادرست بودن واقعیت تأسفبار را بیان کنند تا همه برای تغییر آن بسیج شوند. سنت تحریم در اسلام به این صورت است که از ترس وقوع در مفسده زیاد، از مفسده کم نیز منع می‌کند و دری را که ممکن است از آن باد ویرانگر بوزد، می‌بندد. کم و زیاد کدام است؟ آیا ده درصد کم و دوازده درصد زیاد است؟ معیاری که بتوان با آن حکم کرد چیست؟

اگر به ظاهر آیه بسنده کنیم «اضعاف مضاعفة» بهره‌ای خواهد بود که به ششصد درصد برسد؛ چون همان‌طور که استاد دکتر محمد عبدالله گفته کلمه «اضعاف» جمع و اقل جمع سه است و اگر حداقل یک بار مضاعف شود، شش برابر می‌شود. آیا کسی چنین حرفی می‌زند؟!

پایان بخش این بحث آیات سوره بقره است (آخرین آیاتی که بر پیامبر نازل شد) و هر گونه شبهه‌ای را باطل می‌کند: «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون».^{۱۸}

بهره بانک و ربای عصر جاهلیت

توجیه دیگر برای بهره بانک این است که بهره بانکی غیر از ربای جاهلیت است که قرآن حرام کرده و مرتکب آن را به جنگ با خدا وعید داده است. همان‌طور که بعضی از اسلاف گفته‌اند در ربای جاهلیت، طلب‌کار موقع سررسید می‌گفت «یا ادا کن یا افزایش بده.» شکی نیست این از ربای جاهلیت است ولی ربای جاهلیت تنها این نبود؛ وقایع مختلف و ادله زیاد حاکی از آن است که ربا در همان ابتدا شرط می‌شد. کاروان داران تجاری همین کار را می‌کردند. جصاص در کتاب احکام القرآن می‌نویسد: ربایی که عرب با آن آشنا بود و غیر آن را نمی‌شناخت، به این صورت بود که دینار و درهم را به زیاده‌ای که مورد رضایت هر دو طرف بود، قرض می‌داد. مثل این مطلب را طبری و رازی نیز گفته‌اند. اگر این گفته صحیح باشد که ربای جاهلی محصور در صورتی است که بعد از سر رسید اول شروع می‌شود، صورت دیگر به طریق اولی حرام خواهد بود؛ چون در ربای جاهلیت، مالی را بدون ربا برای مدت مشخصی قرض می‌گرفتند، وقتی موعد مقرر سر می‌رسید و قرض گیرنده دین خود را ادا نمی‌کرد، ربا شروع می‌شد. پس قرضی که از اول توأم با

رباست به طریق اولی حرام خواهد بود و این کاری است که بانک می‌کند؛ چون بهره از همان اولین روز قرض محاسبه می‌شود.

صورت دیگر نیز در بانک‌های متعارف، رایج است؛ چون اگر موعد مقرر سر برسد و دین را ادا نکرده باشد به وی گفته می‌شود یا ادا کن یا بهره‌اش را بده، به گونه‌ای که اگر یک روز هم تأخیر کند بهره آن را ثبت می‌کنند.

مقایسه ربا با اجاره زمین

بعضی از افرادی که در مسئله ربا وارد میدان بحث شده‌اند می‌گویند: مثل سپرده‌گذاری که دارایی خود را در اختیار بانک قرار می‌دهد تا با آن معامله کند و بهره محدودی بگیرد، مثل زمین‌داری است که زمین خود را برای زراعت اجاره می‌دهد و اجرت معلومی می‌گیرد. هیچ خسارتی به وی نمی‌رسد، چه زمین محصول بدهد و چه ندهد. وی مستحق اجرت زمین است و هیچ مسئولیتی ندارد.

این سخن مغالطه روشنی است و اگر بخواهیم با ادبیات فقه جواب دهیم می‌گوییم: مقایسه پول با زمین، مقایسه بهره با اجرت است. این قیاس از اساس غلط است، چون شرط صحت قیاس علت مشترک است که در این جا وجود ندارد. علت در اجاره زمین، انتفاع از عین زمین با کشاورزی و درخت‌کاری است در حالی که پول تا زمانی که پول است نمی‌توان از عین آن منتفع شد، چون هیچ غرضی بر خود پول مترتب نمی‌شود. بنابراین پول با زمین زراعی تفاوت دارد و با وجود تفاوت، قیاس باطل است. از قدیم فلاسفه ربا را رد و حرام کردند؛ زیرا ربا اجاره چیزی است که اجاره دادن را نمی‌پذیرد.

دخالت دولت ربا را از بین نمی‌برد

بعضی می‌گویند: ضمانت دولت از سودهای تعیین شده برای صاحبان دارایی‌ها، معامله را از ربای متعارف خارج می‌کند. به اعتقاد ما ربا، رباست و دولت نباید مردم را بر ربا ترغیب کند و واسطه در این امر شود، بلکه سزاوار است مردم را به مشارکت در طرح‌های خود تشویق کند و مسئولیت پیامدهای آن را نیز بپذیرد.

روح ربایی که یهود در جهان رواج داد این است که دارایی به تنهایی ثروت تولید کند، بی آن که صاحب آن تلاش نماید یا خطری را در مشارکت بپذیرد و همراه عامل متحمل مسئولیتی شود تا در نتیجه، سود و زیان بین دو طرف تقسیم شود. این که تمام هم

پرداخت کننده این است که هزار واحد بپردازد تا هزار و صد واحد یا کم تر و یا بیش تر بر حسب توافق به او برگردد و برای او فرقی ندارد که طرف مقابل سود برده یا ضرر می کند، معنایش این است که دارایی وی بدون هیچ کار و پذیرش خطری سال به سال افزایش یابد و زیاد گردد. این همان چیزی است که اسلام آن را به دلیل ضد عدالت و ضد قوانین فطرت و زندگی بودن، طرد می کند. عدالت اقتضا دارد که دارایی و کار شریک، مکمل و ضامن هم باشند و امتیازی برای یکی علیه دیگری نباشد، اما نظام سرمایه داری ثروت را بر کار ترجیح می دهد و حق دارایی می داند که سود ببرد و افزایش یابد هر چند صاحب کار زیان ببیند. [در مقابل] نظام سوسیالیستی برای دارایی هیچ حقی قائل نیست، هر چند از تلاش نیروی بازو، عرق پیشانی و رنج چند ساله به دست آمده باشد. اسلام از بین آن دو، روش متعادلی را ارائه می دهد و شرکت دو طرف را در سود و خسارت لازم می داند. اگر سود ببرند با هم می برند، اگر سود زیاد ببرند بین خود تقسیم می کنند و اگر سود کم ببرند همان کم را با عدالت بین خود تقسیم می کنند و اگر خسارت دیدند با هم متحمل می شوند؛ صاحب مال از مالش خسارت می بیند و خسارت صاحب کار، همان زحماتی است که کشیده است.

اما این که ضد قوانین زندگی و فطرت است به خاطر این است که هیچ نعمتی در زندگی، حتی نعمتهایی که مهم تر از مال است، تضمین شده نیست. کدام یک از ما سلامتی، سعادت یا حیاتش ضمانت شده است؟ انسان سالم گاهی مریض و انسان سعادت مند بدبخت می شود و انسان زنده گاهی در عنفوان جوانی می میرد. جوانی که ازدواج می کند نمی داند با همسرش توافق دارد یا نه؟ خداوند فرزندی به او اکرام می کند یا نه؟ دختر است یا پسر؟ آیا همه آن ها زنده خواهند ماند یا نه؟ آیا مایه سربلندی وی خواهند شد یا مایه سرافکنندگی؟ هر نعمتی امکان زوال یا نقصان دارد و این سنت الهی در میان بندگانش است. پس چرا دارایی فقط به همان حالت اولیه اش بماند و در معرض هیچ نقصان و زوال نباشد و در عین حال ثروت تولید کند؟!

ربا بین پدر و پسر

از توجیهات عجیب و غریب دیگر که برای ربا نبودن بهره اوراق و اسناد دولتی مطرح می کنند، قیاس رابطه دولت و ملت به رابطه پدر و پسر است.

آنچه در قیاس معروف است این است که قیاس باید مبتنی بر اصل ثابت مخصوص یا اجتماعی باشد. کجاست نصی از کتاب و سنت یا اجماع بر این که ربایی بین پدر و پسر نیست؟ آنچه در این مسئله وارد شده رأی بعضی از مذاهب است که هیچ دلیلی ندارد. بعضی از نویسندگان آن را [مبتنی بر] حدیث می‌دانند. کجاست آن حدیث تا صحیح، ضعیف، مرفوع یا موقوف بودن آن معلوم شود؟

معنای این که گفته‌اند ربایی بین پدر و پسر نیست چیست؟ اگر نفی وقوع است که مخالف واقعیت خارجی است و اگر نفی مشروعیت است، آنچه نفی شده هر نوع ربایی است، چه بین خویشاوندان باشد و چه غیر خویشاوندان. آیا معنای «لاربا» این است که به دلیل شدت ارتباط بین پدر و پسر، آنچه حرام است حلال می‌شود؟ اگر چنین است باید حرمت مضاعف شود، چون چنین ربایی ظلم و قطع رحم و عاق است؟

بر فرض ربا بین پدر و پسر شرعاً جایز باشد، دلیل صحت قیاس حکومت به پدر و ملت به پسر در امور مالی چیست؟ رابطه مالی پدر با پسر در حدیث صحیح چنین بیان شده است: «انت و مالک لایبک» ولی حدیث «انت و مالک للحکومة» نداریم؛ مگر آن چه مارکس و سوسیالیست‌ها گفته‌اند که حکومت را آقا و مالک، و مردم را بندگان می‌دانند که مالک چیزی نیستند؛ خود و دارایی‌شان مال اربابشان است.

در کل جهان ربایی وجود ندارد!

مقتضای سخن برخی تحلیل‌گران بهره‌های بانک این است که در جهان ربایی وجود ندارد و بهره‌هایی که بانک‌ها در اروپا و امریکا دریافت یا پرداخت می‌کنند ربا نیست و بانک‌های ما نیز به اعتراف همه کپی بانک‌های غرب است پس در بانک‌های ما نیز ربا وجود ندارد؛ و آنچه منتقدان اقتصاد غرب راجع به ربا و پیامدهای منفی آن بر زندگی مردم می‌گویند بی‌معنا و بی‌محتوا است و این‌که یهود بازارهای ربای جهان را اداره می‌کند و تصمیم‌گیرنده اول راجع به دارایی‌های جهان و بهره‌مند نهایی یهودیان هستند صحیح نیست، نزد آن‌ها کار به جایی رسیده است که می‌گویند: تمام این‌ها حلال حتمی است و چیزی از ربای حرام در آن نیست.

هدف از این توجیهات چیست؟ ثمره چنین آرایشی تشویق اعراب و مسلمین بر سپرده‌گذاری در بانک‌های اجانب است تا امت مسلمان از اموال فرزندان خود محروم و در پرتو اجتهاد مجتهدین جدید، بانک‌های غربی از آن‌ها برخوردار باشند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بقره (۳) آیه ۲۷۶.
۲. همان، آیه ۲۷۵.
۳. نجم (۵۳) آیه ۲۳.
۴. بقره (۲) آیه ۱۷۳.
۵. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵۰.
۶. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۹۷.
۷. اعراف (۸) آیه ۱۵۷.
۸. بقره (۲) آیه ۲۷۶.
۹. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۳۶.
۱۰. هر قرضی که نفعی به همراه داشته باشد ریاست.
۱۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵۴: بهترین شما کسی است که پرداختنش نیکوتر باشد.
۱۲. هر قرضی که در آن از ابتدا منفعتی شرط شود، ربا است.
۱۳. بقره (۲) آیات ۲۷۸ - ۲۷۹.
۱۴. بقره (۲) آیه ۲۷۵.
۱۵. نساء (۴) آیه ۱۶۱.
۱۶. ر.ک: منتقى الاخبار مع شرحه (مصر، مطبعة عثمانیه، ۱۳۵۷ ق) ج ۵، ص ۲۷۵.
۱۷. آل عمران (۳) آیه ۱۳۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند برابر نخورید، از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.
۱۸. بقره (۲) آیات ۲۷۸ - ۲۷۹.